

# هگل یا اسپینوزا



پییر مائِشری

ترجمہ حجت الہ رحیمی

## فهرست مطالب

۷	.....	مقدمه مترجم فارسی: هگل، اسپینوزا و جغرافیا
۲۱	.....	مقدمه مترجم انگلیسی: دیالکتیک مواجهه
۲۶	.....	چرخش اسپینوزایی
۲۷	.....	هگل به سبک فرانسوی
۳۲	.....	حلقه اولم و پی.سی.اف
۳۵	.....	دیالکتیک مواجهه
۳۷	.....	یادداشت و سپاسگزاری مترجم انگلیسی زبان
۴۱	.....	مقدمه‌ای بر چاپ دوم
۴۷	.....	امر بدیل
۵۵	.....	۱. خوانش هگل از اسپینوزا
۵۵	.....	نظریه جوهر
۶۳	.....	فلسفه آغاز
۷۱	.....	بازسازی
۸۱	.....	۲. هندسه پیش‌تر

۸۱	هگل و روش
۹۳	ارزشیابی مجدد اسپینوزا از روش
۱۰۷	معرفت از طریق علل
۱۱۵	ایده تام و ایده غیر تام
۱۳۹	۳. مسئله صفات
۱۳۹	ابهام در مفهوم صفت
۱۵۰	واقعیت صفات
۱۶۲	تنوع صفات
۱۶۸	قوام یافتن جوهر درون صفات
۱۷۴	نظم و پیوند «چیزها»
۱۷۸	اشتباه هگل در باره صفات
۱۸۳	۴. هر تعینی نفی است
۱۸۴	سلبی گرایی اسپینوزا
۱۹۵	دیالکتیکی ناتوان
۲۰۱	امر کرانمند و امر بی کران
۲۱۹	تعیین
۲۲۵	حالات بی کران
۲۴۶	نه متضاد بلکه متفاوت
۲۵۵	ذات های تکین
۲۷۴	نیرو و کوناتوس
۲۹۷	غایت شناسی
۳۱۳	پی نوشت ها
۳۲۹	نمایه

## امر بدیل

سرپرست دانشگاه هایدلبرگ که بعدها رئیس دبیرستان نورنبرگ<sup>۱</sup> شد، در سیام ژوئیه ۱۸۱۶ نامه‌ای را به هگل به منظور پیشنهاد تصاحب کرسی دانشگاهی به عنوان استاد برجسته نوشت. او درخواستش را به صورت زیر توضیح داد: «هایدلبرگ برای نخستین بار از بدو تأسیس آن فیلسوفی خواهد داشت. اسپینوزا درخواست نامه‌ای را از هایدلبرگ دریافت کرد، اما همان طور که شما بدون شک مطلعید، با غرور» دقیقاً ما با نامه سیام مارس ۱۶۷۳ به دکتر لویی فابریسیوس<sup>۲</sup>، استاد برجسته و ممتاز آکادمی هایدلبرگ و مشاور الکتور پالاتین<sup>۳</sup> آشناییم. اسپینوزا در آن نامه دعوتی را رد کرد که به او امکان تصاحب یک کرسی تخصصی را می‌داد، زیرا او نگران بود که با وقف خود به آموزش فیلسوفان جوان، پروژه فلسفی‌اش را به اجبار کنار بگذارد. از همه مهم‌تر، او نگران بود که آزادی‌اش به عنوان یک فیلسوف، به واسطه ضرورت ملاحظه دستورات و قوانین مذهبی محدود شود. عدم پذیرش او — که صریحاً هدفمند بود — به این نحو به پایان رسید: «آنچه مرا منصرف می‌کند، هرگز آرزو برای آینده بهتر نیست، بلکه علاقه به آرامشی

1. Gymnasium of Nuremberg

2. Louis Fabritius

3. Elector Palatine

است که معتقد باید آن را از طریق محروم کردن خودم از تدریس عمومی حفظ کنم.» هگل از این اتفاق آگاه بود و آن را به شکل زیر در سخنرانی‌هایی در باب تاریخ فلسفه مطرح می‌کند: «با وجود این، اسپینوزا — در نامه‌هایی که از او منتشر شده است — بسیار هوشمندانه این پیشنهاد را نپذیرفت، زیرا نمی‌دانست آزادی فلسفی‌اش تا چه اندازه باید محدود شود تا این‌گونه به نظر نرسد که مذهب تثبیت‌شده رسمی [زمانه خود] را دچار تشویش می‌کند.»

هگل در ششم اوت ۱۸۱۶ با اشتیاق به سرپرست پاسخ داد: «گذشته از علاقه به مطالعات دانشگاهی...» هگل دعوت او را پذیرفت؛ با وجود فرصت‌هایی که از جانب دانشگاه برلین به روی او گشوده بود. او فقط تقاضا کرد که پیشنهاد آن‌ها به او افزایش یابد؛ یعنی برای او مسکن رایگان تأمین کنند و هزینه‌های ایاب و ذهابش پرداخت شود. هگل اندکی بعد در بیستم اوت — یعنی زمانی که با رضایت خاطر نسبت به مطالبات مادی او اقدام شد — به مقام خود برگشت «تا قدردانی‌اش را تا حدودی برای علاقه‌ای که [سرپرست دانشگاه] به سهم خود ابراز داشته بود و تا اندازه‌ای برای همدلی [سرپرست دانشگاه] نسبت به جایگاه فلسفه در آلمان و سایر دانشگاه‌ها اعلام کند.» او افزود: «همچنین برای من مایه خوشحالی است که شما کارهای گذشته مرا با لطف ملاحظه کردید و آنچه بیشتر مایه خوشحالی است، لطف شما برای ابراز امیدواری و پیشرفت فعالیت من در دانشگاه است. در واقع متفکر در هیچ دانشی به اندازه دانش فلسفه مهجور نیست و من خالصانه آرزوی دوره‌ای پویا و پرانرژی را در فعالیت فلسفی دارم. می‌توانم بگویم این مسئله بزرگ‌ترین آرزوی من است. همچنین به خوبی حس می‌کنم که تاکنون چقدر فقدان پاداش و عوضی برای زندگی ناخوشایند بوده است.» هگل یک سال در هایدلبرگ ماند و همزمان *دانشنامه علوم فلسفی* خود را تصنیف و تدریس کرد. او بالاخره در ۱۸۱۷ منصبی را در دانشگاه برلین پذیرفت که آرزوی آن را داشت.

گذشته از آنچه این روایت کوتاه به شیوه‌ای جالب گزارش می‌دهد، مسئله معناداری بلافاصله آشکار می‌شود. طرفداران هگل بر اساس این روایت باور دارند او جایگاهی را

تصاحب کرد که اسپینوزا خالی گذاشته بود و به واسطه این جابجایی، وظیفه‌ای را عهده‌دار شد که اسپینوزا نتوانست یا نخواست آن را انجام بدهد. هیچ‌چیز نمی‌تواند از زمانه خود پیش افتد: زمان بر وفق مراد اسپینوزا نبود. دوره‌ای نبود که فلسفه واقعی بتواند خود را در عرصه عمومی معرفی کند. در مقابل، برخی دیگر که ما ممکن است آن‌ها را اسپینوزایی خطاب کنیم، یک نقطه واگرایی را در این روایت مشاهده می‌کنند. گرچه واگرایی تقلیل‌ناپذیری بین دو سیستم فکری وجود ندارد، حداقل واگرایی بین دو مفهوم فلسفه، یعنی دو شیوه کنش وجود دارد.

اندیشه بر اساس سنت هگلی زمانی ساخته می‌شود و تکامل می‌یابد که پدیدآورنده آن با خوش‌شانسی زیاد مراحل حرفه‌ای دانشگاهی را طی کند (از مرحله آموزشی خاصی در دانشگاه برلین و با عبور از همه مراحل میانی). فرد در دیگری منعکس می‌شود و متقابلاً به دیگری حقیقت می‌بخشد. آیا واقعاً سرنوشت برای او این‌گونه مقدر نشده بود که درون این ساختار سلسله‌مراتبی از جانب بدنه نهاد دانشگاه به او اقبال شود؟ ژاک دریدا این موضوع را خیلی خوب بیان می‌کند: «هگل مدرسه را به مثابه برون‌داد، تصویری از سیستم یا یکی از عناصر سیستم قلمداد نمی‌کرد: خود سیستم مدرسه‌ای نامتناهی و دانشنامه جامعی از روح مطلق است که دانشی مطلق دارد. سیستم مدرسه‌ای است که شخص نمی‌تواند از آن بگریزد؛ مدرسه‌ای با آموزش اجباری که خودش را هم اجباراً آموزش می‌دهد، زیرا این جبر از بیرون بر آن تحمیل نمی‌شود.»<sup>(۲)</sup>

در مقابل، گرچه نظریه اسپینوزا به سبب تدارک فضای کافی برای [توجه به] دلمشغولی‌های سیاسی به خوبی در تفکر فلسفی شناخته شده است (افزون بر رساله *سیاسی الهی، اخلاق* را نیز به عنوان متنی کلیدی ملاحظه کنید)، تفسیری چنین رسمی را عمیقاً قبیحانه تلقی می‌کند. این نظریه دیدگاه فردی منزوی، مطرود و یاغی است که سینه به سینه منتقل شده است. این نظریه برای این‌که مورد پذیرش و تحسین واقع شود، باید ریسک با خود متناقض شدن به واسطه پذیرش جایی در این